

تاریخ‌نگاری ابن ابی الحدید

در شرح نهج البلاغه

دکتر حسین مفتخری / فاطمه سرخیل

دانشیار دانشگاه تربیت معلم / کارشناسی ارشد تاریخ

چکیده

ابن ابی الحدید به عنوان شارح نهج البلاغه، بخش عمده‌ای از کتاب خویش را به مباحث تاریخی اختصاص داده است. او در دوره‌ای از تاریخ اسلام می‌زیست که جامعه اسلامی به دلیل تهاجم مغول، بخشی از میراث علمی خویش را از دست داد و کتاب شرح نهج البلاغه عملاً منتقل‌کننده داده‌های تاریخی پیشینیان به صورت روشمند به ادوار بعدی است؛ از این رو بررسی ابعاد مختلف تاریخ‌نگاری او به عنوان اثری به یادگار مانده از آخرین حلقه عقلگرایان جهان اسلام، پیش از حمله مغول حائز اهمیت است. این پژوهش بر این اساس به اندیشه تاریخی او روی کرده، بینش و روش تاریخی ابن ابی الحدید را از ابعاد و زوایای مختلف بررسی می‌کند.

کلیدواژه‌ها: ابن ابی الحدید، معتزله، تاریخ‌نگاری، تاریخ‌نگاری، نقد راوی، نقد

روایت.

مقدمه

تاریخ‌نگاری معادل «Historiography» شعبه‌ای از علم تاریخ است و قدمتی همانند این علم دارد. از زمانی که بشر به حفظ و نگارش تاریخ پرداخت، تاریخ‌نگاری پدید آمد. هر تاریخ‌نگاری‌ای بر اساس درجهٔ ژرف‌نگری و تعمق مورخ، به لحاظ شکل ظاهر و ماهیت درون از سطوح مختلفی برخوردار است. تاریخ‌نگاری اسلامی نیز ضمن اینکه تاریخ‌نگری مسلمانان هر عهد و دوره‌ای را در خود دارد، تحول و تداوم ساختاری جوامع اسلامی را باز می‌نمایاند.

جامعه اسلامی در سال‌های پایانی خلافت عباسیان با مشکلات فراوانی مواجه بود و مردم و اندیشمندان آن عصر از اوضاع زمانه ناراضی بودند و طبیعتاً با توجه به این اوضاع، مهم‌ترین سؤالی که در جامعه اسلامی مطرح می‌شد، این بود که: چرا مسلمانان با چنین روندی روبرو شدند؟

مسلمانان برای پاسخ دادن به این پرسش می‌باید به تاریخ توجه کرده، در پی تعلیل و تبیین رخدادها برآیند.

در این راستا ابن ابی الحدید که در عصر پایانی خلافت عباسی می‌زیست، اثر قابل توجهی در تاریخ‌نگاری پدید آورد؛ هرچند اثر او محدود به تاریخ نبوده، و دائرةالمعارفی از علوم مختلف به شمار می‌آید؛ به علاوه از آن جهت که بُعد تاریخی این اثر پررنگ بوده و بیشتر مطالبی که وی بدان پرداخته، موضوعاتی تاریخی به شمار می‌آیند، اثر وی منبعی تاریخ‌نگارانه شمرده می‌شود و بازتاب نوعی نگاه حاکم بر سال‌های پایانی خلافت عباسیان است.

این پژوهش با این سؤال که: رویکرد ابن ابی الحدید در تاریخ‌نگاری بر چه مبانی و اصولی استوار است؟ به دنبال اثبات این فرضیه می‌باشد که مبانی تاریخ‌نگاری ابن ابی الحدید بر عقلگرایی معتزلی، همراه با نگرش انتقادی متأثر از دخالت ارزش‌ها استوار است.

گذری بر زندگی ابن ابی‌الحدید

عزالدین ابوحامد عبدالحمید بن [داود بن] (ابن‌کنیر، ۱۴۰۸ ق، ج ۱۳، ص ۲۱۲) هبة‌الله بن محمد بن محمد بن حسین بن ابی‌الحدید مدائنی در سال ۵۸۶ ق در خانواده‌ای اهل دانش در مدائن متولد شد و در آنجا رشد و نمو یافت (آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱۴، ص ۱۵۸-۱۵۹)؛ اما یاقوت حموی ولادت او را در مدائن، رشدش را در کرخ دانسته است. او درباره مذهب اهالی مدائن و کرخ در این دوران می‌نویسد: «اهالی مدائن و کرخ در عصر ایشان شیعه امامی بودند» (یاقوت حموی، ۱۳۹۹ ق، ج ۴، ص ۴۴۸ و ج ۵، ص ۷۵) از دوران کودکی ابن ابی‌الحدید نیز اخباری در دست نیست.

از سنین پانزده و شانزده سالگی در محضر علما و بزرگان مشهور بغداد - که بیشتر آنها شافعی‌مذهب بودند - حضور داشته، در محافل علمی و ادبی شرکت می‌جسته است (دائرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۸، ص ۲۹۴) او در مدارس نظامیه بغداد تحصیل می‌کند (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۳۷، ج ۱۴، ص ۲۸۰)؛ اما او که شیفته آموختن و دست‌یابی به حقیقت بود، تنها به استادان شافعی این مدارس اکتفا نکرد. و از بزرگان سایر فرقه‌های اسلامی نیز بهره‌های فراوانی برد. استادان متعدد وی شافعی (همان، ج ۱، ص ۱۰۱ و ج ۱، ص ۲۰۵)، حنفی (همان، ج ۹، ص ۲۳۵ و ج ۱، ص ۴۱)، و دسته‌ای از ایشان علوی (همان، ج ۷، ص ۱۳۲ و ج ۹، ص ۲۴۸) بودند.

ابن ابی‌الحدید به معتزله گرایش یافت و آرای معتزله بغداد و بصره را فراگرفت و خود در این باره اهل رأی و نظر گردید و مورد توجه دستگاه حکومت عباسی قرار گرفت. او در سرتاسر کتابش به معتزلی بودن خویش و اعتقادش به درستی خلافت خلفای سه‌گانه پیش از امیرالمؤمنین حضرت علی علیه‌السلام اقرار می‌کند و بزرگان معتزله را شیوخ خویش می‌خواند.

دیگر افراد خاندان ابن ابی‌الحدید نیز از بزرگان و دانشمندان زمان خویش

بودند. پدرش قاضی مدائن (آصف فکرت، ۱۳۷۹، ص ۶۴۰) و برادرش موفق‌الدین ابوالمعالی قاسم دبیر انشا (الطباطبا، ۱۳۶۰، ص ۴۴۱) و قاضی (ابن الفوطی شیبانی، ۱۳۸۱، ص ۱۹۹) بودند. برادر دیگرش، ابوالبرکات محمد، کاتب نظامیه‌ها و شاعر بود (Vaglieri, v.3, P.684).

ابن ابی‌الحدید در خدمت به خاندان عباسی، مشاغل و مسئولیت‌هایی بر عهده گرفت و از این طریق وارد دربار شد. او در مراسم و مجالس بزرگان عصر خویش حاضر می‌شد و چون شاعر و ادیب بود، در مناسبت‌های مختلف به هنرنامه‌ی پرداخته، شعر می‌سرود (ابن الفوطی، همان، ص ۴۴).

وی ابتدا کاتب دارالتشریفات بود و در سال ۶۲۹ ق به کتابت خزانه منصوب شد و مدتی بعد کاتب دیوان شد. در صفر سال ۶۴۲ ق با عنوان ناظر حله تعیین شد؛ سپس خواجه‌امیر علاء‌الدین طبرس گردید و پس از آن، ناظر بیمارستان عضدی و سرانجام ناظر کتابخانه‌های بغداد شد (ابن الفوطی شیبانی، ۱۳۷۱، ج ۱۴، ص ۲۱۳-۲۱۴).

ابن ابی‌الحدید می‌نویسد: «مسئولیت‌های وی، آثارش را از جهات فرهنگی باارزش نمود و مانع از اشتیاقش به کسب علوم و سرودن شعر نشده است» (Vaglieri, v.3, P.684).

از مکتوبات ابن ابی‌الحدید هفده اثر شناخته شده است که سه اثر به نظم و بقیه به نثر می‌باشند. این آثار عبارتند از: شرح نهج‌البلاغه، الاعتبار، انتقاد المستصفی، الحواشی علی کتاب المفصل فی النحو، شرح الآیات البینات، شرح المحصل، شرح الیاقوت، نقض المحصول فی علم الاصول، العبقری الحسان، الوشاح الذهبی فی العلم الادبی، الفلک الدائر علی المثل السائر، شرحی بر المنظومه فی الطب ابن سینا، شرحی بر کتاب مشکلات الغرر، منظومه الفصیح، مستنصریات، دیوان اشعار، القصاید السبع العلویات.

ابن ابی‌الحدید در حملهٔ هلاکوخان به بغداد به مرگ محکوم شد، اما به شفاعت ابن‌علقی و وساطت خواجه نصیرالدین طوسی، از مرگ رهایی یافت (صاحبی‌نجوانی، ۱۳۵۷، ص ۳۵۹) و پس از آن به مقام کاتبی رسید (ابن‌القوطی، همان، ص ۱۹۷). درباره تاریخ دقیق درگذشت ابن ابی‌الحدید میان مورخان اختلافی اندک وجود دارد؛ محمد بن شاکر کتبی در دو کتاب فوات الوفيات (شاکر الکتبی، ۱۹۷۴، ص ۲۵۹) و عیون التواریخ (شاکر الکتبی، ۱۹۸۰، ص ۱۱۲) و ابن‌کثیر در البدایه و النهایه (ابن‌کثیر، همان، ج ۱۳، ص ۲۳۳) درگذشت او را در سال ۶۵۵ می‌دانند. صنعانی در کتاب نسمة السحر به نقل از دیار بگری می‌نویسد: «او هفتاد روز پیش از ورود مغولان به بغداد که بیست‌محرم سال ۶۵۶ بود درگذشته است» (الصنعانی، ۱۴۲۰ ق، ص ۳۴۴). ذهبی در سیر الاعلام النبلاء (ذهبی، ۱۴۱۳ ق، ج ۲۳، ص ۲۷۵) و ابن‌القوطی در حوادث الجامعه (ابن‌القوطی، همان، ص ۱۹۹) درگذشت او را جمادی‌الآخر سال ۶۵۶ اعلام می‌نمایند.

هدف ابن ابی‌الحدید از رویکرد تاریخی به نهج‌البلاغه

معتزله از درون تحولات تاریخی، از میان خوارج و مرجئه برخاسته‌اند و با تاریخ صدر اسلام درگیر هستند. ایشان به دلیل آنکه می‌کوشند مشکلات ذهنی و مذهبی خویش را با عقل و استدلال حل کنند، به نقل جز در چارچوب پیش‌فرض‌هایشان نمی‌نگرند. در پیشینهٔ ایشان، افراد معدودی به تاریخ‌نگاری پرداخته‌اند. کسانی چون اسکافی و جاحظ، از مورخان بزرگ و بنام معتزله هستند که آثار ارزشمندی تألیف کرده‌اند و عده‌ای دیگر از ایشان مانند قاضی عبدالجبار که به تاریخ اهمیت می‌دهند، تنها به دانش تذکره‌نویسی برای معتزلیان یا به اصطلاح علم «طبقات معتزله» می‌پردازند. ایشان در تاریخ‌نگاری به دلیل آنکه پیش‌فرض‌های متکلمان دارند، از تاریخ به عنوان ابزار استفاده می‌کنند. معنای

این سخن، آن است که تاریخ در این نگاه، در جایگاه واقعی خویش قرار ندارد، بلکه به نوعی، آلت دست یک متکلم شده است. این مشکلی است که دیگر عقلگرایان عالم اسلام هم با دانش تاریخ دارند.

پرسش‌هایی در اینجا مطرح می‌شود: چرا ابن ابی الحدید به تاریخ اسلام پرداخته است؟ چرا این پرداختن با شرح نهج البلاغه به هم درآمیخته است؟ در پاسخ باید گفت: بخشی از معتقدات معتزله دقیقاً جنبه تاریخی دارد؛ صورتش کلامی، اما ماده و عمقش تاریخی است. بررسی سیر پیدایش معتزله نشان می‌دهد آنان از دل تحولات تاریخی سر برآورده‌اند. مشکل جنگ‌های جمل، صفین، نهروان و پدید آمدن خوارج در چهارچوب این مسئله بود که کافر و مسلمان چگونه از یکدیگر تفکیک می‌شوند. معتزله با پاسخ ویژه‌ای که به این پرسش دادند ماهیت خود را ساختند. معتزله هیچ‌گاه نتوانستند گذشته تاریخی خود را - که پدید آمدن‌شان از دل تحولات مربوط به زمان عثمان تا پایان حکومت امام علی علیه السلام بود - کنار بگذارند. ابن ابی الحدید می‌کوشد به همان پرسش‌های نخستین پاسخ دهد؛ آن هم از دل شرح نهج البلاغه. در این صورت، او هم شرحی بر نهج البلاغه نوشته است و هم از هویت معتزله دفاع کرده است و هم نشان داده که یک معتزله شیعی است نه عثمانی.

نهج البلاغه، گزیده سخنان حضرت علی علیه السلام است که به دست سید رضی رحمته الله علیه (م. ۴۰۶) از مصادر تاریخی، حدیثی و ادبی گردآوری شده است. «نفس تدوین نهج البلاغه، آنگونه که بخش عظیمی از سنیان معتدل نیز آن را بپذیرند و حتی بر آن شرح بنویسند، می‌تواند اقدامی در راه تفاهم به شمار آید؛ گرچه سنیان افراطی که وارثان اهل حدیث بودند، در برابر این اقدام معتدلانه شیعه حاضر به کوچک‌ترین گذشت نشدند» (جعفریان، ۱۳۷۱، ص ۸).

در این کتاب که ابن ابی الحدید آن را برای ابن علقمی اسدی، وزیر

شیعی‌مذهب‌المستعصم‌بالله آخرین خلیفه عباسی تألیف کرده است (آقابزرگ تهرانی، همان، ج ۱۴، ص ۱۵۸-۱۵۹)، مباحث تاریخی و اعتقادی به گونه‌ای در کنار هم قرار می‌گیرد که برای هر دو گروه شیعه و سنی آن دوران، مورد قبول باشد و باعث تحریک احساسات هیچ یک از دو طرف نشود.

وی در شرح نهج‌البلاغه که قسمت اعظم آن به نقل و بررسی وقایع تاریخی اختصاص دارد، کوشیده است در هنگام نگارش تاریخ، به اصول معتزلی و راه‌های مورد قبول ایشان در بررسی‌های علمی وفادار بماند؛ در واقع تاریخ برای ابن ابی‌الحدید ابزاری مهم است که با پژوهش و تحقیق درباره آن و با استناد به آن می‌توان به حقایق امور دست یافت.

مفهوم تاریخ نزد ابن ابی‌الحدید

تاریخ‌نگاری مورخان را بدون شناخت تاریخ‌نگری و باور آنها از مفهوم «تاریخ» نمی‌توان مطالعه کرد. ابن ابی‌الحدید در دورانی از حیات جوامع اسلامی زندگی می‌کرد که معتزله تا آن دوران، تحولات بسیاری را پشت‌سر گذاشته، دانش و بینش درخور توجهی را به دست آورده بودند. اثر ابن ابی‌الحدید نیز دائرةالمعارفی از تاریخ، ادبیات، اسطوره‌شناسی، کلام و... است و عرصه گسترده‌ای را در بر گرفته است. از دیدگاه تاریخی، او تاریخ را در یک نگاه کلی می‌نگریسته است و هیچ موضوعی را غیر تاریخ نمی‌دیده است.

آغاز، غایت و ماهیت تاریخ نزد ابن ابی‌الحدید به تبع آن که موحد است، مطابق با آنچه در تمامی ادیان توحیدی مطرح بوده، بروز یافته است. بر اساس اعتقاد موحدین، خداوند با آفرینش و برگزیدن آدم، نقطه عطفی در آغاز تاریخ بشری رقم می‌زند و سیر این تاریخ نیز شکل گسترده همان حوادثی است که به هنگام آفرینش او، با پدید آمدن دو جبهه خیر و شر

رخ داد (ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۰۳).

ابن ابی الحدید تاریخ را از مبدأ تا معاد در نظر داشته و آن را حد فاصل آغاز و انجام هستی می‌دانسته است و به نوعی از تاریخ فلسفه خطی از تاریخ ارائه کرده است که آغاز و انجام آن، جلوه‌ای از مشیت الهی بوده و نوعی تقدیر حاکم بر آن، مسیر تحول آن را رقم می‌زده است (همان)؛ منتها ابن ابی الحدید که معتزلی و عقلگراست، این حاکمیت متافیزیک را نه با نگاه جبری - همانند آنچه در اندیشه مرجئه و اشاعره است - بلکه با نگاهی توأم با مصلحت که مسیری رو به تکامل داشته و غایتی سعادت‌بخش را نوید می‌دهد، نگریسته است.

در نگرش خطی به تاریخ، برای جهان و آفرینش آرمانی در نظر گرفته می‌شود که تمام فراز و نشیب‌های تاریخی، در جهت تحقق همین آرمان است. این غایت‌گرایی برای رسیدن به سعادت ابدی در جهانی دیگر است؛ با این توضیح که برخی از مورخان مسیر رسیدن به آن را تجلی صرف اراده الهی قلمداد می‌کردند، اما نزد ابن ابی الحدید تحقق تاریخ، مفهوم جبری نداشته، انسان در چگونگی رقم خوردن آن تأثیرگذار بوده است (همان، ج ۹، ص ۱۲۹).

مشیت الهی در حکم قانونمندی کلی - اما غیر مکشوف برای انسان - بر سراسر تاریخ حاکمیت داشته، ابن ابی الحدید هم از آن با عنوان میثاق الهی یاد می‌کند (همان، ص ۱۱۴-۱۱۵)؛ منتها این قانونمندی را انسان‌ها تحقق بخشیده، در کنه فراز و نشیب‌های تاریخی، آن را مکشوف می‌سازند (در سراسر شرح نهج البلاغه نمونه‌هایی از این قانونمندی دیده می‌شود). ابن ابی الحدید بینش معتزلی دارد و به طور طبیعی با اندیشه جبر موافق نیست. انسان در نظر او نه مانند مرجئه و اشاعره مجبور مطلق است و نه کاملاً آزاد. ابن ابی الحدید در ضمن اینکه آغاز و انجام آفرینش را تجلی مشیت الهی می‌داند و شریعت را سامان‌بخش امور انسان‌ها به شمار می‌آورد، انسان را در بستر تاریخ، موجود منفعلی نمی‌داند.

مطلب مهم دیگر در خصوص بینش تاریخی ابن ابی‌الحدید اینکه: او همانند بسیاری دیگر از مورخان مسلمان به مسائل و موضوعات مطرح در فلسفه انتقادی تاریخ پرداخته و مباحثش را با رویکردی کلامی آورده است؛ البته این بدان معنا نیست که او نگرش انتقادی نداشته است، بلکه بدان معناست که وی همچون مورخ حرفه‌ای به تعریف از تاریخ، سازوکار پیدایی علم تاریخ، جایگاه مورخ در پیدایی این علم و مسائلی از این قبیل پرداخته و بیشتر از منظر عملی به تاریخ نگریسته است؛ ضمن آنکه به برخی از مهم‌ترین مسائل مطرح در فلسفه انتقادی تاریخ، همچون عقلگرایی و ارزش‌پذیری، توجه و اشاراتی دارد.

سبک نگارش

روش عمومی ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه اینگونه است که پس از ذکر کلام حضرت علی علیه السلام، ابتدا برخی از کلمات و عبارات را از لحاظ لغوی بررسی می‌کند و از لحاظ دستور زبان و ادبیات عرب تشریح می‌نماید. او که ادیب توانایی بوده، از هنر نگارش خود در شرح نهج‌البلاغه استفاده کرد است؛ از این رو جنبه ادبی شرح نهج‌البلاغه حائز اهمیت است. نگارش روان و سیال که با اشعار فراوانی همراه است، بر ارزش ادبی این اثر می‌افزاید. ابن ابی‌الحدید در ضمن آنکه به معناشناسی لغات توجه کرده است. به گونه‌ای می‌نویسد که مفهوم جملات واضح باشد و خواننده دچار آشفتگی و کج‌فهمی نشود. او در بیشتر موارد، از شعر به عنوان شاهی بر گفته‌هایش بهره می‌گیرد. اشعار انتخابی‌اش نیز از لحاظ ادبی ارزش بالایی دارند؛ چه اینکه گاهی از اشعار و سروده‌های خود نیز استفاده می‌کند (همان، ج ۱۶، ص ۷۹-۸۲).

استفاده از هنر مقابله و کمک گرفتن از روش جدل و ردیه‌نویسی، از جنبه‌های برجسته سبک نگارش ابن ابی‌الحدید است. جدل، مشهورترین روش در مکتب

معتزله برای اثبات نظر و عقیده است. با استفاده از این روش، می‌توان دلیل آورد، مخالف را متقاعد کرد یا او را به دشواری انداخت. «معتزله چنان با این روش جدلی خود متمایز می‌شوند که اغلب آنها را جدلیون می‌خوانند» (شیخ بوعمران، ۱۳۸۲، ص ۸۱).

ابن ابی الحدید نیز بر اساس روش معتزله به این سبک علاقه نشان داده است و برای تحلیل و تبیین عقاید کلامی خود و اثبات رخدادهای تاریخی از آن سود می‌جوید. وی به سؤالاتی اشاره می‌کند که مرتبط با دیدگاه‌های خود است؛ ضمن آنکه در پاسخ می‌کوشد با استفاده از تاریخ، به اثبات آرای کلامی مورد نظرش برسد (ابن ابی الحدید، همان، ج ۱۳، ص ۲۱۵؛ ج ۱۵، ص ۲۷۰ و ج ۲۰، ص ۱۰-۳۵).

نقد منابع و مصادر شرح نهج البلاغه

در تاریخ‌نگاری اسلامی، ارجاع به کتب با عنوان منبع، از قرن سوم به بعد رواج یافته است و در قرن هفتم به اوج خود رسیده است. ابن ابی الحدید نیز در این قرن به اهمیت ارجاع به متون و منابع قدیمی در نگارش تاریخ آگاه بوده است؛ بنابراین برای نوشتن هر مطلب و نقلی، مطالب خود را با ارجاع به منابع قابل اعتماد، مستند می‌سازد؛ از این رو در شرح نهج‌البلاغه از منابع مهم و معتبر استفاده نموده است.

ابن ابی الحدید که مدت‌ها سرپرست کتابخانه‌های بغداد بوده است و کتابخانه ده هزار جلدی ابن علقمی را در اختیار داشته است، به کتاب‌های فراوانی مراجعه کرده است که بیشتر آنها پیش از تاریخ طبری تألیف شده‌اند (ابن ابی الحدید، ۱۳۸۵، ص ۳۱). وی در شرح نهج‌البلاغه از منابع مکتوب و غیر مکتوب بهره برده و از ۲۲۳ منبع از ۱۴۳ مؤلف استفاده کرده است (ر.ک به: الربیعی، ۱۴۰۷ ق).

ابن ابی‌الحدید از یک سو از نگرستن به منابع پرهیز نموده و کوشیده است آرای گوناگونی در زمینه‌های مختلف در اثر خود عرضه کند. او از بهترین منابع فرقه‌های سنی و شیعه استفاده نموده، آنها را در کنار یکدیگر قرار داده، مقایسه می‌کند.

او از وقعة الصفین ابوالفضل نصر بن مزاحم بن یسار منقری تمیمی کوفی (م. ۲۱۲) - نصر بن مزاحم از اخباری‌هایی است که به گفته برخی دارای گرایش‌های شیعی است. شیخ طوسی او را جزو اصحاب امام باقر علیه السلام می‌شمارد، ولی خوانساری این نظر را رد نموده است - * و کتاب صفین ابراهیم بن حسین بن دیزیل همدانی کسائی (۲۸۱)** در کنار هم استفاده کرده است؛ در مقابل آنچه از کتاب المغنی قاضی عبدالجبار معتزلی نقل می‌کند (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۳، صص ۳، ۱۱، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۴۳، ۴۸، ۶۳ و ۶۸)، آرای سید مرتضی، متکلم بزرگ شیعه را نیز شامل می‌شود (همان، همان، صص ۳، ۱۱، ۲۳، ۴۰، ۴۱، ۵۱، ۵۲، ۶۳، ۶۵ و ۶۸).

همچنین ابن ابی‌الحدید برای بررسی رخدادهای مورد توجهش، از روایات مخالفان آن رخداد بهره می‌گیرد. او درباره اخبار فرقه امامیه و اثبات فضایل بی‌شمار حضرت علی علیه السلام تأکید دارد از منابع اهل سنت نیز در کنار منابع شیعه استفاده کند تا به هواداری از شیعه و استفاده از جعلیات آنها متهم نشود؛ ضمن آنکه سخنانش از اعتبار و استحکام بیشتری برخوردار گردند (همان، ج ۹، ص ۱۶۶ و ج ۱۶، ص ۲۱۰).

* ابو عبدالله محمد بن احمد بن عثمان الذهبی؛ میزان الاعتدال؛ تحقیق علی محمد بجاوردی، ج ۴، بیروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۲، ص ۲۵۳ / میرزا محمد باقر الموسوی الخوانساری الاصفهانی؛ روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات؛ ج ۸، ص ۱۶۵.
** حافظ، امام، ثقه، وی در مجالس درس مکه، مدینه، شام، مصر، عراق و جبال شرکت داشته است. ذهبی؛ سیر الاعلام النبلاء؛ ج ۱۳، ص ۱۸۵.

ابن ابی الحدید به اهمیت نزدیک بودن منبع به زمان وقوع رخداد توجه می‌کند و اکثر منابعش جزو آثار دست اول هر واقعه است. برخی از مطالب تاریخی شرح نهج‌البلاغه از کتاب‌هایی نقل شده‌اند که حاوی نکات ارزنده و تازه‌ای دربارهٔ حوادث صدر اسلام بوده‌اند و در طول زمان بر اثر حوادث از میان رفته یا ناپدید شده‌اند و امروزه هیچ اثری از آنها نیست یا بخش‌هایی از آنها به صورت پراکنده باقی مانده‌اند. شرح نهج‌البلاغه این آثار را به دوره‌های بعدی منتقل می‌کند.

فهرست دسته‌ای از این کتاب‌ها بدین شرح است: التاج ابن راوندی، السقیفه جوهری، وقعه الجمل ابی مخنف، الخراج قدامة بن جعفر، الموفقیات زبیر بن بکار، الشوری محمد بن عمر واقدی، الجمل هشام بن محمد کلبی، الاحداث مدائنی، مفاخرات قریش از جاحظ، النکت ابراهیم بن سیار نظام، افتراق هاشم و عبدشمس از محمد بن علی بن نصر معروف به ابن ابی رؤبه الدباس.

روش ابن ابی الحدید در نقادی‌های تاریخی

در بررسی هر نوع دانش و معرفتی، یکی از مهم‌ترین مسائل مورد بررسی، روشی (Method) است که برای پژوهش و تحقیق مورد استفاده قرار می‌گیرد. روش‌های تحقیق، در واقع ابزار دستیابی به واقعیت به شمار می‌روند (حسن‌زاده، ۱۳۸۳، ص ۱۳۷). در پژوهش‌های تاریخی این مورخ است که با استفاده از روشی که انتخاب کرده، از مدارک و اسنادی که به دست آورده است، کمک گرفته، حوادث گذشته را بازسازی می‌کند. برای بررسی ابعاد یک اثر تاریخی باید روش مورخ را شناخت. در اینجا برآنیم تا از لابه‌لای مطالب شرح نهج‌البلاغه، با

روش تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید آشنا شده، اصول کار او را در حوزه نقد و بررسی داده‌های تاریخی در دو حوزه نقد راوی و نقد روایت مورد مطالعه قرار دهیم.

ابن ابی‌الحدید و نقد راوی

در تاریخ‌نگاری اسلامی، اخبار در آغاز، سینه به سینه و به صورت شفاهی نقل می‌شدند و چون نوشتن در آغاز مرسوم نبود، بر نیروی حافظه اتکا می‌شد و مورخ می‌کوشید صلاحیت و اعتبار راویان اخبار و احادیث را بررسی کند. ابزار اصلی او در این کار «علم‌الرجال» و فن «جرح و تعدیل» بود؛ از همین‌رو در آغاز هر خبر، سلسله راویان و مراجع نقل خبر به صورت تسلسل تاریخی بیان می‌شد و اگر خبری از مراجع و منابع گوناگون به دست می‌آمد، روایات مختلف نقل و موازین علم‌رجال و تعدیل، رعایت می‌شد (مهدی، ۱۳۷۳، ص ۱۷۱-۱۷۲).

ابن ابی‌الحدید بر اساس روش مورخان مسلمان، به ثبت سلسله راویان سند وفادار مانده است و در بررسی‌های سندی خود، به طور عمده در جرح و نقد افراد راوی، از عبارات و ارزشیابی‌های معمول علمای رجال در توثیق و تضعیف راویان استفاده می‌کند؛ چه اینکه در شرح نهج‌البلاغه برای شناخت راوی از اصطلاحات رایج میان علمای رجال استفاده شده است. اصطلاحاتی مانند ثقه، کذاب، فاضل و عادل (برای نمونه ر. ک به: ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۲، صص ۶۰ و ۱۹۵؛ ج ۳، ص ۱۰۷؛ ج ۱۳، ص ۴۱ و ج ۶، ص ۱۲۳) که در شناخت راوی کاربرد دارند، نزد ابن ابی‌الحدید مهم بوده‌اند. وی در اکثر موارد برای رسیدن به روایت صحیح، ابتدا به بررسی شخصیت راویان پرداخته، سعی در شناخت وثاقت ایشان داشته است.

الف. معرفی و شناخت وابستگی‌های سیاسی و اجتماعی راوی

یکی از مهم‌ترین وظایف مورخ، آشنایی و شناخت گرایش‌های راوی و ناقل واقعه برای دسته‌بندی اسناد است. در نظر ابن ابی‌الحدید نقشی که راوی می‌تواند در شکل دادن یک حادثه داشته باشد، بسیار بااهمیت است؛ او زمانی به معرفی راوی خبر می‌پردازد که شناخت و توضیحی دربارهٔ راوی، برای تحلیل و نقد سند لازم به نظر می‌رسد؛ در چنین مواردی، در ضمن نقل اخبار و روایات، تنها به ثبت پشت سر هم نام ناقلان بسنده نمی‌کند و با عبارتی هر چند کوتاه، جایگاه و موقعیت اجتماعی راوی خبر را بیان می‌کند.

ابن ابی‌الحدید کوشیده است معلوم نماید که راوی به کدام طبقه و چه گروهی تعلق دارد تا به این نتیجه برسد که اخبار نقل شده در ارتباط با خبر موجود، از چه جایگاه و اهمیتی برخوردار است.

نمونه‌های متعددی را می‌توان برشمرد که ابن ابی‌الحدید با آوردن عبارتی کوتاه به معرفی راوی مورد نظر خود پرداخته است؛ از آن جمله به موارد ذیل می‌توان اشاره کرد: ابوجعفر بن قبه از متکلمان بزرگ امامیه نویسنده کتاب الانصاف (همان، ج ۱، ص ۲۰۶)، منصور فقیه (همان، ص ۳۱۶)، سعید بن حمید کاتب (همان، ص ۳۲۰)، احمد بن جعفر واسطی مردی خردمندی فاضل، عاقل و امامی‌مذهب (همان، ج ۱۱، ص ۱۱۹). در شرح نهج‌البلاغه برای معرفی بزرگان معتزله، مانند ابوجعفر اسکافی، ابوعثمان جاحظ و... عبارت «شیخنا» به کار رفته است تا مشخص شود راوی مورد نظر جزو معتزلیان بوده و ابن ابی‌الحدید راه و روش ایشان را برگزیده است.

در تاریخ، میان افراد نام و نسب مشترک فراوان دیده می‌شود؛ به طوری که گاهی دو نفر یا چندین تن با یک نام شناخته می‌شوند. در میان مورخان، علاوه بر ابوجعفر محمد بن جریر طبری - نویسنده کتاب معروف تاریخ طبری - یکی از

معاصران وی نیز ابوجعفر محمد بن جریر بن رستم طبری نام دارد که از بزرگان شیعه و مؤلف کتاب المسترشد الامامه (نجاشی، ۱۴۱۶ ق، ص ۳۷۶) است. ابن ابی‌الحدید به این تشابه اسمی توجه کرده است؛ لذا زمانی که از کتابی به نام المسترشد نوشته محمد بن جریر یاد می‌کند، برای جلوگیری از بدفهمی خواننده و اشتباه گرفتن وی با طبری معروف، به این نکته اشاره می‌کند که: این شخص، محمد بن جریر طبری مؤلف کتاب تاریخ نیست (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۲، ص ۳۶).

حب و بغض مورخ، از خصوصیات شخصیتی و روانی است که در تاریخ‌نگاری اش بسیار مؤثر بوده و اغلب سبب می‌شود تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌هایی که می‌کند، در راستای اهدافش باشد. ابن ابی‌الحدید برای بررسی و شناخت راویان منابعی که از آنها بهره می‌گیرد، اندیشه‌ها و گرایش‌هایشان را در نظر گرفته، در تحلیل‌هایش به آنها اشاره می‌کند. برای نمونه برای تأیید آنچه از کتاب صفین نقل می‌کند، درباره نصر بن مزاحم می‌نویسد: «او مرد معتمد و گفتارش درست است و نمی‌توان او را به هواداری از کسی، به ناحق و دغلبازی نسبت داد.» (همان، ص ۲۰۶).

ابن ابی‌الحدید برای روشن شدن دلیل عقاید جاحظ درباره حضرت علی ع به عثمانی بودن وی اشاره می‌کند: «شدت خشم و کینه عثمانیان و تعصب و انحراف جاحظ را چاره‌ای نیست» (همان، ج ۵، ص ۳۳۶).

وی درباره فصلی که زبیر بن بکار در کتاب انساب قریش درباره عبدالله بن زبیر آورده است، می‌نویسد: «زبیر بن بکار در فضایل و ستایش عبدالله بن زبیر بیش از اندازه سخن گفته و عذرش در این باره پذیرفته است. نباید مرد را برای دوست داشتن خویشاوندش سرزنش کرد؛ زیرا زبیر بن بکار از نوادگان عبدالله بن زبیر است و به مدح و ستایش او از دیگران سزاوارتر است» (همان، ج ۲۰، ص ۱۰۷).

ب. استفاده از جرح و تعدیل در شناخت راوی

مورّخان و راویان بسیاری برای نیل به اهدافشان دست به تحریف تاریخ می‌زنند. برای جلوگیری از ورود اخبار این دسته از راویان به تاریخ، باید با آشنایی با علم رجال و کمک گرفتن از جرح و تعدیل، شخصیت راوی بررسی شود تا هر سخن و مطلبی با عنوان واقعیت پذیرفته نشود.

قواعد جرح و تعدیل برای شناخت و نقد راوی در تاریخ‌نگاری اسلامی در دو حوزه زیر اعمال می‌شود:

الف. اصول و قواعدی که به عدالت راوی اختصاص می‌یابند؛

ب. قواعدی که به جرح مربوط می‌شوند (آیین‌وند، ۱۳۷۷، ج ۱، ص ۶۱۴-۶۱۵).
ابن ابی‌الحدید با موضوع راویان دروغین و جعل حدیث در تاریخ اسلام، به خوبی آشنا بوده است؛ لذا به لطماتی که بدون بررسی و شناخت احوال راوی به تاریخ‌نگاری وارد می‌شود، توجه دارد.

وی در میان مطالب شرح نهج‌البلاغه به معرفی راویانی که متهم به جعل احادیث‌اند می‌پردازد.

ابوهریره، عمرو عاص، مغیره بن شعبه، عروه بن زبیر و ... راویانی هستند که ابن ابی‌الحدید آنها را جاعلان احادیثی در نکوهش علی ع معرفی می‌کند (همان، ج ۴، ص ۶۳-۷۴).

ابن ابی‌الحدید بررسی عدالت و وثاقت راوی را امری بسیار مهم می‌داند و از اینکه تمام صحابه را عادل دانسته، روایاتشان را قبول کند، پرهیز می‌نماید. وی به کسانی که در زمان معاویه برای اغراض مادی به جعل حدیث پرداختند، اشاره کرده، به عالمانی که در مقابل ایشان ساکت ماندند، خرده می‌گیرد (همان، ص ۴۲).

ج. فاصله زمانی و مکانی راوی و روایت

یکی از راه‌های نقد راوی و پی بردن به درستی گفته‌هایش، بررسی فاصله راوی و روایت از نظر زمان و مکان است. دوری و نزدیکی راوی به روایت، هر یک مزایا و مخاطرات خاصی دارد که سبب می‌شود بر اعتبار و ارزش سند بیفزاید و یا از آن بکاهد.

اگر زمان راوی با زمان وقوع حادثه برابر باشد، سند ما سند متصلی خواهد بود؛ در غیر این صورت سند منقطع بوده، ضربتی است بر اصل واقعه که چگونه رخ داده است (جعفریان، ۱۳۶۷، ص ۱۹). هرچه راوی به زمان و مکان وقوع یک رخداد نزدیک‌تر باشد، از دیگر راویان قابل اعتمادتر است؛ بنابراین خبری که راوی آن را از نزدیک دیده، شنیده و حس کرده باشد، با ارزش‌تر از سایر اخبار است؛ از سوی دیگر، نزدیکی به یک رخداد باعث می‌شود راوی به صورت احساسی و جانبدارانه به آن بنگرد.

ابن ابی‌الحدید به تأثیر نزدیکی راوی و روایت توجه کرده است و برای بررسی و تبیین جایگاه این سخن حضرت علی علیه السلام که فرموده‌اند: «بار خدایا از تو یاری می‌طلبم بر قریش و کسانی که ایشان را یاری دادند که آنان پیوند خویشاوندی مرا گسستند و ظرف و جایگاه مرا برگردانیدند» (همان، ج ۱۱، ص ۱۰۹). مسئله زمان را مطرح کرده، می‌نویسد: «نظیر این سخن در موارد دیگری از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است و حال و زمانی را که مقصود او بوده است، معلوم نکرده است» (همان، ص ۱۱۰).

وی همچنین نزدیکی راوی به مکان واقعه را مهم دانسته است؛ به همین سبب اخبار عمرو بن مره درباره فضایل عثمان را سخنان کذبی می‌داند که برای تقریب و نزدیکی به معاویه جعل شده است؛ زیرا عمرو بن مره تنها اهل شام بوده و تنها زمان کوتاهی با عثمان ملاقات داشته است (همان، ص ۴۲).

ابن ابی الحدید و نقد روایت

مرحله نقد روایت برای نگارش و ارائه پژوهشی مطلوب و علمی، از مهم‌ترین مراحل کار مورخ است. در اینجا مورخ با استفاده از نقد علمی و ابتکار و درایت، باید بکوشد به حقیقت مطلب برسد و بر اساس روشی که قابل دفاع باشد، اثرش را خلق نماید. ابن ابی الحدید با این مرحله آشنا بوده و پس از گردآوری اسناد و منابع، در مواجهه با متن روایت، با دقت به نقد می‌پردازد. او در این مرحله می‌کوشد داده‌های ضعیف و مخدوش را از داده‌های اصیل جدا نماید؛ ضمن آنکه روش‌هایی که برای تحلیل داده‌ها به کار می‌گیرد، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین بخش‌های نقد متن است.

الف. فهم معانی با توجه به سیر تحول زبان

زبان سهم بارزی در درک و شناخت تاریخ ایفا می‌کند. زبان در طول زمان متحول می‌شود و معنای بسیاری از واژه‌ها در منابع قدیمی، با معنای زمان ما تفاوت دارد. اگر معنای واقعی کلمات در هر زمانی به‌درستی روشن نشود، ممکن است آنچه از متن فهمیده می‌شود با معنای واقعی‌اش بسیار متفاوت باشد. ویکو معتقد است: «صورت‌های زبانی و ابزار بیانی که انسان‌ها به کار می‌برند، نشانه‌های ارزشمندی از دیدگاه‌ها و فرایندهای ذهنی‌شان است و این نشانه‌ها در بستر زمان متحول شده‌اند. آنچه امروزه با عنوان استعاره به کار می‌رود، در اعصار گذشته معنای کاملاً متفاوتی داشته است» (ادواردز، ۱۳۷۵، ص ۲۵۱). درک بار معنایی کلمات و معنای واقعی الفاظ و اصطلاحات در هر متن، اهمیت بسیاری دارد. در نقد روایت باید معانی لفظی و آشکار متن با توجه به سیر تحول و تطور زبان در بستر زمان مورد بررسی قرار گیرند و برای این کار باید ابزار و روش‌های زبان‌شناسی به کار

گرفته شوند. ابن ابی‌الحدید ادیب و زبان‌شناس، به موضوع فهم معانی لفظی و آشکار متن توجه نموده، این امر را یکی از نقاط قوت نوشتارش برشمرده است. او درباره شیوه کارش می‌نویسد: «نخست به شرح مشکلات لغوی و بیان معانی آن قناعت کرد، ولی چون در آن باره نیکو اندیشید، دید که این جرعه اندک، تشنگی را فرو نمی‌نشاند که بر عطش می‌افزاید و کافی نیست؛ بدین سبب از آن روش برگشت و آن طریق را رها کرد و سخن را در شرح آن گسترش داد؛ گسترشی که شامل مباحث لغوی و نکات معانی و بیان و توضیح مشکلات صرفی و نحوی بود.» (ابن ابی‌الحدید، همان، ص ۲۹).

او در ابتدای کار قصد داشت تنها معانی لغات را تشریح کند، اما بعد به نظرش رسید توضیح معانی کافی نیست و خواننده برای درک معنای واقعی کلمات باید با قواعد و نکات دستور زبان نیز آشنا شود تا هر کلمه در متن، جایگاه واقعی‌اش را بیابد.

بی‌شک اگر منتقد گزارش‌های تاریخی، بر ساختار زبانی متن و دگرگونی و تحول زبانی و ادبی هر عصر اشراف داشته باشد، بهتر می‌تواند از متن مورد نظر خود بهره علمی برده، شواهد مورد نظر را استخراج کند (استنفورد، ۱۳۸۴، ص ۶۳). ابن ابی‌الحدید در تمامی بیست جلد شرح نهج‌البلاغه به مسئله زبان و علم صرف و نحو توجه نموده است؛ به‌ویژه در ابتدای هر خطبه پس از نقل کلام حضرت علی علیه السلام، ابتدا الفاظ مهم و مؤثر در متن را معنی کرده، با کمک آرای اهل لغت، به شرح و تفسیر الفاظ می‌پردازد. او با معنی کردن دقیق کلمات، سعی می‌کند متن را روشن و واضح نماید. او این کار را چنان با دقت انجام می‌دهد که در گزارش‌های تاریخی، حتی به املاهای کلمات در لهجه‌های قدیم و جدید توجه نموده است.

ب. اصالت روایت از نظر نوع زبان و ادبیات متداول

توجه به نوع زبان، ادبیات و ترکیب واژگان هر سند، یکی از راه‌های پی بردن به اصالت و صحت آن می‌باشد. طریقهٔ گویش و نگارش افراد با یکدیگر متفاوت است و معمولاً هرکسی سبک و شیوه خاص خویش را دارد. با شناخت نوع ادبیات به کار گرفته شده توسط افراد، می‌توان از انتساب گفتاری به ایشان مطمئن شد و یا در آن تردید نمود.

ابن ابی الحدید - که ادیب و زبان‌شناسی برجسته بوده است - به خوبی توان استفاده از روش بررسی اصالت روایت از نظر نوع زبان و ادبیات متداول را داشته است. او نوع کلام حضرت علی علیه السلام را منحصر به فرد می‌داند؛ به گونه‌ای که کسی توانایی جعل آن را ندارد و معتقد است: کسی که با دستور زبان و ادبیات به طور کامل آشنا باشد، می‌تواند کلام آن حضرت را از کلام سایرین تشخیص دهد و صحت و درستی روایت را تأیید یا تکذیب نماید (ابن ابی الحدید، همان، ص ۱۲۸-۱۳۰).

ابن ابی الحدید در بررسی‌های سندی خویش، نوع کلام حضرت علی علیه السلام را شناخته، در برخی موارد، برای اطمینان دادن به خواننده - از صحت انتساب کلامی به آن حضرت - از این شیوه استفاده می‌نماید؛ برای نمونه ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۳۲ یاد آور می‌شود: برخی این خطبه را به معاویه نسبت داده‌اند، اما او با استناد به نوع بیان و ادبیات کلام حضرت علی علیه السلام این خطبه را متعلق به آن حضرت می‌داند و با استناد به نظر سید رضی و جاحظ در این باره، دیدگاه خویش را اثبات می‌کند (همان، ج ۲، ص ۱۷۵-۱۷۶).

ج. بررسی تطبیقی روایات و مقایسه با برداشت‌های خود

در پژوهش‌های تاریخی، ارائه صرف اخباری که به نظر مورخ درست می‌باشد، راهی مناسب برای اثبات حقیقت نیست. گاه لازم است مورخ برخی از آنچه را هم که نادرست می‌داند، اما شهرت یافته، ذکر کند و به بررسی و مقایسه میان روایات مختلف بپردازد. در نقد تطبیقی، مورخ در صدد است که با مطالعه تطبیقی روایت مورد نظر در چندین منبع، رخداد واقعی و حقیقت را کشف کرده، گزارش‌ها را به درجه وثوق برساند.

یکی از روش‌های ابن ابی‌الحدید در نقد اخبار و روایات، تطبیق انواع روایات و چگونگی برخورد سایر مورخان و نقادان با اخبار و روایات مذکور و تطبیق آنها با هم است. او پس از آن، در اکثر مواقع نتیجه به دست آمده را با برداشت‌هایش مقایسه کرده، نتیجه‌گیری خویش را در تأیید یا رد نظر دیگران بیان می‌کند که نمونه‌های فراوانی از این مقایسه‌ها در شرح نهج‌البلاغه به چشم می‌خورد.

در شرح نهج‌البلاغه بارها دیدگاه‌های مورخان و محدثان با هم مقایسه شده‌اند و جملاتی که نشان‌دهنده این مقایسه است، به چشم می‌خورد؛ جملاتی نظیر: «نصر بن مزاحم و ابراهیم بن دیزیل هر دو می‌گویند» (همان، ج ۲، ص ۲۲۵)، «واقدی و مدائنی و ابن کلبی و دیگران روایت کرده‌اند و این روایت را ابوجعفر طبری در کتاب تاریخ خود و مورخان دیگر آورده‌اند» (همان، ص ۱۵۰)، «محمد بن اسماعیل بخاری و مسلم بن حجاج قشیری هر دو در کتاب‌های صحیح خود آورده‌اند و عموم محدثان هم در مورد روایت آن متفقند» (همان، ج ۶، ص ۵۱)، «بیهقی این موضوع را در کتاب دلائل النبوة آورده است و محمد بن اسحاق بن یسار در کتاب سیره و مغازی به صورت دیگری نقل کرده است» (همان، ج ۱۳، ص ۲۱۴).

در ذیل به نمونه‌هایی از به کارگیری روش تطبیق و مقایسه در شرح نهج البلاغه اشاره می‌کنیم:

۱. در جنگ احد چهار برادر از خاندان عبد مناف بن کنانه از سپاه مکه کشته می‌شوند. ابن ابی الحدید برای رسیدن به نام کسی که این چهار تن را کشته است، روایات مختلف را بررسی کرده، نتیجه را گزارش می‌کند (همان، ج ۱۳، ص ۲۱۴).

۲. درباره مکان دفن حضرت علی علیه السلام اخبار متفاوتی بیان شده است. ابن ابی الحدید این موضوع را بررسی کرده، نظر خویش را چنین اعلام می‌نماید: «آرامگاه او در غری (نجف) است و آنچه برخی از اصحاب حدیث در مورد اختلاف در محل دفن او گفته‌اند که پیکر علی علیه السلام به مدینه حمل شده است یا آنکه کنار مسجد بزرگ کوفه یا کنار در دارالحکومه دفن شده است یا آنکه شتری که پیکر او را حمل می‌کرده، گم شده و اعراب آن را گرفته‌اند، جملگی باطل و نادرست است و حقیقتی ندارد و فرزندان او دانایانتر به محل قبر اویند. بدیهی است فرزندان مردم از بیگانگان، به گورهای پدران خود آگاه‌ترند و قبر امیرالمؤمنین علی علیه السلام همین قبری است که فرزندان او از جمله جعفر بن محمد علیه السلام، هر گاه به عراق می‌آمده‌اند، به زیارت آن می‌رفته‌اند و کسان دیگری هم از بزرگان و سران آن خاندان همین گونه رفتار کرده‌اند» (همان، ج ۱، ص ۱۶).

۳. ابن ابی الحدید در تفسیر و شرح کلام حضرت علی علیه السلام در تعبیر خیر دار و شر جیران، سه دیدگاه را مطرح می‌سازد؛ بر این اساس راوندی «خیر دار» را کوفه و «شر جیران» را اصحاب علی علیه السلام می‌داند. برخی از مفسران «خیر دار» را شام و «شر جیران» را اصحاب معاویه دانسته‌اند؛ اما خودش این دیدگاه‌ها را رد کرده و «خیر دار» را مکه و «شر جیران» را قریش معرفی می‌کند (همان، ص ۱۳۷).

د. بررسی نوع خبر

در جهان اسلام برای جلوگیری از تحریف و دگرگون‌سازی روایت‌ها، قواعد و روش‌هایی برای بهره‌گیری بهتر از روایت‌ها ابداع شد، و روایات در اشکال و انواع مختلفی دسته‌بندی شدند. بسیاری از مورخان در ابتدای نقل روایاتی که به عنوان سند مورد مطالعه قرار می‌دهند، انواع و مراتب آنها را مشخص می‌کنند و سپس از میان اسناد، موثق‌ترین خبر را انتخاب می‌نمایند. انواع و اشکال مختلف اخبار و روایات تاریخی - که به شکل‌های گوناگونی دیده می‌شوند - عبارتند از:

- خبری که تنها یک راوی دارد؛

- اخباری که راویان متعدد دارند؛

- اخبار شاذ و نادری که تنها در برخی منابع ذکر شده‌اند؛

- اخبار متضاد و متعارض؛

- اخبار مشابه یا متشابه؛

- خلاً و گسست در قسمت‌های مختلف یک خبر (ملائی توانی، ۱۳۸۶، ص ۱۳۲).

ابن ابی‌الحدید در انتخاب احادیث، شیوه‌های گوناگونی در پیش گرفته است؛ احادیث و اخبار بر اساس جایگاهی که در علم‌الحدیث دارند، نزد او معتبر شمرده می‌شوند. وی در ارزیابی متون و در بررسی نوع خبر، به جایگاه و چگونگی سند هر خبر توجه می‌کند و بر اساس سنت پژوهش‌های مسلمین برای تعیین میزان اعتبار هر خبر، از اصطلاحات علم‌الحدیث استفاده می‌کند. او به انواع اخبار و احادیث استناد می‌کند؛ و به نوع و اهمیت آنها توجه می‌نماید و در نهایت، اخبار را می‌پذیرد و یا نقد کرده، رد می‌نماید.

ابن ابی‌الحدید بارها از عناوینی چون: خبر واحد، خبر صحیح، متواتر، مشهور، مستفیض، ثقه و ضعیف بهره گرفته است. این تعابیر که از جمله مهم‌ترین

اصطلاحات رایج در علم الحدیث می‌باشند. تعاریف ویژه‌ای دارند و ابن ابی الحدید در بررسی نوع خبر به این نوع تعابیر اشاره می‌کند که در جای جای شرح نهج‌البلاغه به چشم می‌خورند. در ادامه به تعریف این اصلاحات می‌پردازیم: خبر واحد: خبری که در حد تواتر نقل نشده باشد؛ خواه تعداد راویان آن اندک باشد، خواه زیاد (افتخارزاده، ۱۳۶۳، ص ۲۳۴).

در شرح نهج‌البلاغه در مواردی به خبر واحد اشاره شده است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در جلد ۸، صفحه ۲۲۷، جلد ۱۴، صفحه ۱۹۴ و جلد ۲۰، صفحه ۳۴ مشاهده کرد.

خبر مستفیض: آن‌گاه که راوی خبر واحد در تمام طبقات روات از سه نفر بیشتر و در بعضی از طبقات از دو نفر بیشتر باشد، این روایت را مستفیض می‌خوانند (همان).

در شرح نهج‌البلاغه در مواردی به مستفیض بودن خبر اشاره شده است که نمونه‌های آن را می‌توان در جلد ۶، صفحه‌های ۱۲ و ۳۲۰، جلد ۷، صفحه‌های ۵۷ و ۶۳، جلد ۹، صفحه‌های ۱۶۲ و ۲۰۰ و جلد ۱۲، صفحه ۲۴۱ مشاهده کرد. خبر متواتر: خبر جماعتی است که فی حد نفسه به ضمیمه قرائن، اتفاق آنان بر کذب، محال و در نتیجه، موجب علم به مضمون خبر باشد (مدیر شانه‌چی، ۱۳۸۱، ص ۱۶۹).

در شرح نهج‌البلاغه در مواردی به متواتر بودن خبر اشاره شده است که نمونه‌های آن را می‌توان در جلد ۱، صفحه‌های ۸ و ۳۳۲، جلد ۶، صفحه‌های ۱۳۰ و ۲۷۵، جلد ۸، صفحه ۶۴، جلد ۹، صفحه ۳۰۶ و جلد ۱۰، صفحه ۱۰۶ مشاهده کرد.

خبر صحیح: اهل سنت معتقدند خبری است که سند آن متصل به پیامبر بوده،

راوی آن علاوه بر عادل بودن، قدرت ضبط و حفظ حدیث را داشته باشد ضمن آنکه مخالف شهور و علت دار (معلل) هم نباشد (افتخارزاده، همان، ص ۲۳۸).

در شرح نهج‌البلاغه در مواردی به صحیح بودن خبر اشاره شده است که نمونه‌های از آن را می‌توان در جلد ۲، صفحه ۱۵۸، جلد ۳، ص ۲۷۳، جلد ۷، صفحه ۵۹، جلد ۱۱، صفحه ۲۱۴، جلد ۱۲، صفحه ۲۴۶.

خبر مشهور: به سبب آنکه گروه زیادی آن را روایت کرده‌اند، میان اهل حدیث و دیگران شهرت دارد و یکی از مرجحات روایی به شمار می‌رود (قربانی لاهیجی، ۱۳۸۲، ص ۱۱۶).

در شرح نهج‌البلاغه در مواردی به خبر مشهور اشاره شده است که نمونه‌هایی از آن را می‌توان در جلد ۱، صفحه‌های ۱۳۷ و ۲۹۴، جلد ۴، صفحه ۶۴، جلد ۱۳، صفحه ۲۷۹، جلد ۱۷، صفحه ۲۴۵ مشاهده کرد.

خبر مرفوع: مرفوع حدیثی است که از وسط یا آخر سند، یک تن یا بیشتر افتاده باشد (همان، ص ۱۱۴).

در شرح نهج‌البلاغه در مواردی به صحیح بودن خبر اشاره شده است که نمونه‌های آن را می‌توان در جلد ۴، صفحه ۱۰۸، جلد ۶، صفحه ۲۲۳، جلد ۱۲، صفحه ۲۸۹ و جلد ۱۵، صفحه ۹۳ مشاهده کرد.

خبر شاذ: حدیثی که فرد مورد اعتمادی روایت کند و محتوای آن در برابر قول مشهور قرار داشته باشد (همان، ص ۱۲۰).

ابن ابی‌الحدید نقل شاذ و نادر را در مقابل نقل مشهور قابل توجه و استناد نمی‌داند (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۴، ص ۱۲۵). در شرح نهج‌البلاغه در مواردی به شاذ بودن خبر اشاره شده است که نمونه‌های آن را می‌توان در جلد ۴، صفحه

۱۲۵، جلد ۱۴ صفحه ۱۱۸، جلد ۱۸، صفحه ۵ مشاهده کرد.

خبر ضعیف: حدیثی که هیچ کدام از شرایط احادیث (صحیح، حسن و موثق) را نداشته باشد و دارای نقطه ضعف‌های فسق، آلودگی‌های اخلاقی، جعل، کذب و امثال اینها باشد (قربانی لاهیجی، همان، ص ۱۱۳).

ابن ابی الحدید برای رد برخی اخبار، به ضعیف بودن آنها استناد می‌کند؛ از جمله در جلد ۱۷، صفحه ۱۵۵.

هـ برملا ساختن جعل‌های عمدی و غیرعمدی متن

فرمان منع کتابت احادیث نبوی و فرمان جعل روایت و حدیث در فضیلت خلفای سه گانه و مذمت خاندان پیامبر و به خصوص شخص حضرت علی علیه السلام موجب شد اخبار و روایات جعلی و کاذب در میان مسلمانان رواج یافته، به کتاب‌ها و آثار علمی ایشان راه یابد. این دسته از اخبار و روایات نزد گروه بسیاری از مسلمانان پذیرفته شد و جایگاه رفیعی یافت؛ زیرا بسیاری از علمای جرح و تعدیل، بر اساس اغراض شخصی و فرقه‌ای به توثیق یا تکذیب راویان پرداختند؛ ایشان راویانی را که احادیث‌شان مطابق سلیقه و میل آنها بوده، توثیق و بقیه را از درجه اعتبار ساقط کرده‌اند.

اکثر مورخان سنی، در قرون نخستین اعتقادی به وقوع تحریف‌های عمدی در منابع سنی ندارند. آنان فرض را بر این می‌گذارند که تنها فرقه‌های مخالف آنان، یعنی شیعیان و خوارج هستند که تاریخ و حدیث را جعل کرده‌اند؛ اما منابع اهل سنت خالی از هر جعل و تحریفی است.

ابن ابی الحدید می‌کوشد فارغ از تعصبات و گرایش‌های فرقه‌ای، به موضوع جعل اخبار و روایات بنگرد. او می‌کوشد هیچ خبری را بدون بررسی نپذیرد.

وی درباره نوع نگاه رایج به راویان احادیث و اخبار می‌نویسد: «در روزگار معاویه احادیث بسیاری جعل شده است؛ البته محدثان بزرگ و کسانی که در علم حدیث راسخ بودند، در این مورد سکوت نکرده‌اند، بلکه بسیاری از این احادیث جعلی را روشن کرده، مشخص ساخته‌اند که مجعول است و راویان آنها مورد اعتماد نیستند؛ اما محدثان فقط در مورد راویانی که از اصحاب نبوده‌اند، گفته‌اند و این گستاخی را نداشته‌اند که از صحابه خرده بگیرند؛ زیرا در پناه نام "صحابی" قرار داشته‌اند؛ هر چند گاهی بر کسانی که اندکی افتخار مصاحبت پیامبر را داشته‌اند، نظیر بسر بن ارطاة و نظایر او خرده گرفته‌اند» (ابن ابی‌الحدید، همان، ج ۱۱، ص ۴۲).

ابن ابی‌الحدید بر این باور است که شیعیان به سبب ستیزه‌جویی مخالفانشان، بنیانگذار احادیث جعلی درباره فضایل حضرت علی علیه السلام بوده‌اند و در مقابل ایشان، اهل سنت برای دفاع از خلفا به جعل حدیث پرداخته‌اند. وی بسیاری از احادیث اهل سنت را نیز جعلی و کاذب می‌داند که برای مقابله با شیعیان و یا به فرمان معاویه و امویان ساخته شده‌اند. ابن ابی‌الحدید در ابتدای امر ریشه این جریان را در ابتدای امر در رقابت و اختلاف میان دو گروه شیعه و بکریه دانسته، در شرح مطالب به این نکته توجه می‌کند ایشان که هم درباره فضایل افراد و هم در مذمت ایشان، اخبار و احادیث جعل می‌کردند (همان، ص ۴۹-۵۰).

ابن ابی‌الحدید برای اثبات مظلومیت حضرت علی علیه السلام ضمن شرح خطبه پنجاه و ششم نهج‌البلاغه، مبحثی مفصل درباره احادیث جعلی در نکوهش آن حضرت و گروهی که از ایشان منحرف شده‌اند آورده است (همان، ج ۴، ص ۶۳-۱۱۰).

و. توجه به عنصر زمان

تقویم و گاهشماری، از مهم‌ترین اجزای تاریخ‌نگاری محسوب می‌شوند که در نقد داده‌ها و اطلاعات تاریخی، سهم بسزایی دارند. مشخص شدن تاریخ دقیق رخدادها نقش بسیار مؤثری در تشخیص درستی و نادرستی اطلاعات دارد. با توجه به زمان بسیاری از رخدادها می‌توان بسیاری از مسائل مبهم و ناشناخته را روشن کرد. ابن ابی‌الحدید در نگارش تاریخ، به مسئله زمان توجه می‌کند و تاریخ دقیق بسیاری از رخدادها را اعلام می‌نماید (همان، ج ۱۲۳، ج ۹، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ ج ۱۴، ص ۶۱؛ ج ۱۸، ص ۱۷۲ و ج ۱، ص ۳۳). او در تبیین و تحلیل مطالب، زمان رخداد را در نظر می‌گیرد و در موارد متعددی با توجه به اتفاقات یک مقطع زمانی، روایات و اخبار موجود را رد یا تأیید می‌نماید.

ابن ابی‌الحدید ضمن شرح مطالبی تاریخی درباره مروان، به شعری از او اشاره می‌کند که اسکافی آن را متعلق به زمانی می‌داند که سر حضرت امام حسین علیه السلام را به مدینه برده‌اند و مروان را حاکم مدینه در آن زمان معرفی می‌کند؛ اما ابن ابی‌الحدید در نقد این خبر به زمان رخداد توجه کرده، بر اسکافی اشکال می‌گیرد و با استناد به کتاب مثالب ابوعبیده می‌نویسد: «حاکم مدینه در آن زمان، عمرو بن سعید بن عاص بوده است و سر امام حسین علیه السلام را نزد او نبردند و فقط نامه عبیدالله بن زیاد که خبر کشته شدن امام را در برداشت، به دست عمرو رسید. او آن سخنان و اشعار را گفت» (همان، ج ۴، ص ۷۲).

ابن ابی‌الحدید در شرح خطبه ۱۴۶ نهج‌البلاغه، سخنان حضرت علی علیه السلام را هنگام مشورت عمر با او مبنی در جنگ با ایرانیان بیان کرده، و اقوال مختلف را در مورد اینکه این سخنان قبل از کدام جنگ بیان شده است، این‌گونه توضیح

می‌دهد: «بدان دربارهٔ این موضوع که این سخنان را چه هنگامی برای عمر فرموده است، اختلاف نظر وجود دارد؛ برخی گفته‌اند: در مورد جنگ قادسیه بیان داشته است و برخی گفته‌اند: در مورد جنگ نهاوند است. مدائنی در کتاب الفتوح خود سخن اول را پذیرفته و طبری در کتاب التاریخ الکبیر خود، سخن دوم را قبول کرده است» (همان، ج ۹، ص ۹۷).

در خطبه ۲۱۱ نهج‌البلاغه، حضرت علی علیه السلام از کسانی که بر ایشان ظلم کرده، جایگاه ایشان را گرفته‌اند، شکایت می‌کند. شیعیان عقیده دارند: زمان ایراد این خطبه مربوط به جریان سقیفه است و سند محکمی برای غصب خلافت است؛ اما ابن ابی‌الحدید معتقد است: زمان ایراد آن به صورت دقیق گفته نشده است و حال و زمانی که مقصود آن حضرت بوده است، در این خطبه روشن نمی‌شود. او برای تأکید، به عقیده معتزله دربارهٔ زمان ایراد خطبه اشاره کرده، ابراز می‌نماید معتزلیان معتقدند آن حضرت این خطبه را پس از شورا و بیعت با عثمان ایراد کرده است و خوش ندارند امثال این سخنان را بر تظلم و تألم آن حضرت از روز سقیفه حمل نمایند (همان، ج ۱۱، ص ۱۱۰).

با وجود اهمیت عنصر زمان در پژوهش‌های تاریخی، گاه در منابع اصلی چندین تاریخ متفاوت دربارهٔ ولادت‌ها، وفات‌ها و برخی رخدادها نقل شده است و ترجیح یکی از زمان‌ها بر سایر نقل‌ها دشوار است؛ چه اینکه مورخ باید بکوشد دقیق‌ترین زمان را برگزیند؛ در این باره ابن ابی‌الحدید به اختلاف زمان شهادت حضرت علی علیه السلام (همان، ج ۱، ص ۱۵-۱۶). اختلاف درباره تاریخ مرگ ابوالهیثم بن التیهان یکی از نقیبان دوازده‌گانه انصار در شب بیعت عقبه (همان، ج ۱۰، ص ۱۰۷-۱۰۸) توجه نموده است.

نتیجه

در زمان حیات ابن ابی الحدید، در فاصله سال‌های ۵۸۶ تا ۶۵۶ هجری دستگاه خلافت عباسی، خوارزمشاهیان و اسماعیلیان قدرت‌های برتر جهان اسلام بودند. نزاع و اختلاف میان این سه قدرت برتر، باعث ایجاد مشکلات فراوان برای مردم و بروز نارضایتی میان مردم و اندیشمندان آن عصر شد و بالطبع جامعه اسلامی با این سؤال روبرو شد که چرا مسلمانان با چنین روندی روبرو شدند؟ یکی از راه‌های پاسخ به این پرسش، رویکرد به تاریخ و تحلیل و تبیین رخداد‌های تاریخی مسلمانان بود؛ در این میان ابن ابی الحدید برای پاسخ به پرسش‌های مهمی که در آن جامعه اسلامی مطرح بود، به کتاب نهج‌البلاغه به عنوان منبعی که در آن اطلاعات تاریخی فراوانی آمده و زمینه مناسبی برای طرح مباحث تاریخی صدر اسلام است، توجه نمود. او که از بزرگان معتزله و وارث عقاید و بینش آنان به شمار می‌رفت، با رویکرد تاریخی به نهج‌البلاغه کوشید از هویت معتزله دفاع کند و عقاید معتزله بغداد را ثابت نماید؛ در این راستا او با توجه به این مطلب که اهل سنت حضرت علی علیه السلام را با عنوان خلیفه چهارم قبول داشته، اکثر ایشان برای آن حضرت احترام زیادی قائل بودند، به نگاشتن شرحی بر نهج‌البلاغه کتاب مورد علاقه شیعیان پرداخت و بدین ترتیب گامی مهم در راه نزدیک ساختن شیعه و سنی برداشت.

او به تاریخ به صورت کلی می‌نگریست و هیچ موضوعی را غیرتاریخی نمی‌دید؛ هر چند همچون یک مورخ حرفه‌ای به تعریف از تاریخ، سازوکار پیدایی علم تاریخ، جایگاه مورخ در پیدایی این علم و مسائلی از این قبیل پرداخته، اما تاریخ را فقط در مفهومی فلسفی کلامی که می‌توان آن را فلسفه نظری تاریخ قلمداد کرد، شناخته است.

نگرش حاکم بر تاریخ‌نگاری ابن ابی‌الحدید بر پایهٔ بینش و جهان‌نگری مسلمانان تعریف شده بود. فلسفهٔ نظری تاریخ در نظر او از مبدأ تا معاد امتداد دارد. او قائل به نوعی فلسفه خطی بود که آغاز و انجام آن، جلوه‌ای از مشیت الهی بوده است؛ منتها ابن ابی‌الحدید بر اساس بینش معتزله و با دلایل عقلی، این حاکمیت متافیزیک را نه با نگاه جبری، بلکه با دیدی همراه با مصلحت که مسیری رو به تکامل داشته و غایتی سعادت‌بخش را نوید می‌دهد، نگریسته است؛ با این رویکرد، تحقق تاریخ مفهوم جبری نداشته، انسان در چگونگی رقم خوردن آن تأثیرگذار بوده است.

ابن ابی‌الحدید همانند بسیاری دیگر از مورخان مسلمان، به فلسفهٔ انتقادی تاریخ به صورت خاص و تعریف‌شده نپرداخته است، بلکه مباحثش را با رویکردی کلامی آورده است؛ البته این بدان معنا نیست که او نگرش انتقادی نداشته است، بلکه نگرش انتقادی او در شرح نهج‌البلاغه از آن جهت حائز اهمیت است که به برخی از مؤلفه‌های مطرح در فلسفهٔ انتقادی تاریخ توجه و اشاراتی دارد.

هر چند ابن ابی‌الحدید برای دستگاه خلافت می‌نوشت و طبیعتاً ارزش‌هایش در نوشتارش دخیل بود، اما چون معتزلی و اهل اندیشه بود، تاریخ را با نگاهی عقلی نگریسته، در تبیین و توضیح رویدادها بحث عقل را مورد توجه قرار داده است و به رخدادها نگرشی انتقادی داشته است.

ابن ابی‌الحدید در نگرش انتقادی به وقایع تاریخی، رخدادهای مورد نظرش را از میان منابع مختلف جمع‌آوری می‌کند. و از نگریستن به منابع پرهیز نموده، کوشیده است آرای گوناگونی در زمینه‌های مختلف عرضه کند؛ از بهترین منابع فرقه‌های سنی و شیعه استفاده نموده، آنها را در کنار یکدیگر قرار می‌دهد و

مقایسه می‌نماید. ابن ابی الحدید برخی از مطالب تاریخی شرح نهج البلاغه را از کتاب‌هایی نقل کرده است که حاوی نکات ارزنده و تازه‌ای دربارهٔ حوادث صدر اسلام بوده‌اند و در طول زمان بر اثر حوادث از میان رفته یا ناپدید شده‌اند و امروزه هیچ اثری از آنها وجود ندارد و یا بخش‌هایی از آنها به صورت پراکنده باقی مانده است؛ بنابراین یکی از ویژگی‌های مثبت تاریخ‌نگاری ابن ابی الحدید انتقال این آثار به دوره‌های بعدی است.

او در بررسی و تبیین رخداد‌های تاریخی، پس از گردآوری روایات و شناخت واقعیات و حوادث گذشته، به توجیه و تفسیر واقعیات گذشته می‌پردازد و آنها را به یکدیگر می‌پیوندد. ابن ابی الحدید بر اساس روش مورخان مسلمان، به ثبت سلسله روایان سند وفادار مانده، در بررسی‌های سندی خود به طور عمده به جرح و تعدیل روایان و گزارش‌کنندگان اخبار می‌پردازد. در مرحله نقد روایت برای نگارش و ارائه پژوهشی مطلوب، پس از گردآوری اسناد و منابع، در مواجهه با متن روایت، با دقت به نقد می‌پردازد. او در این مرحله می‌کوشد داده‌های ضعیف و مخدوش را از داده‌های اصیل جدا نماید؛ بنابراین روش‌هایی که برای تحلیل داده‌ها به کار می‌گیرد، از مهم‌ترین و اساسی‌ترین بخش‌های نقد متن است و عقلگرایی او در این مرحله، نمودی آشکار دارد.

منابع

۱. آئینه‌وند، صادق؛ علم تاریخ در گستره تمدن اسلامی؛ ج ۱، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷.
۲. ابن ابی‌الحدید؛ جلوه تاریخ در شرح نهج‌البلاغه؛ ترجمه محمود مهدوی دامغانی؛ ج ۴، تهران: نی، ۱۳۸۵.
۳. _____؛ شرح نهج‌البلاغه؛ تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم؛ قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۳۳۷.
۴. ابن الطباطبای، محمد بن علی (ابن طقطقی)؛ تاریخ فخری؛ ترجمه وحید گلپایگانی؛ ج ۲، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۰.
۵. ابن الفوطی شبیبانی، کمال‌الدین ابوالفضل عبدالرزاق بن احمد؛ الحوادث الجامة؛ ترجمه عبدالمحمد آیتی؛ تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۱.
۶. _____، مجمع الآداب فی معجم الالقاب؛ تحقیق محمد کاظم؛ تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
۷. ابن‌الکثیر، الحافظ ابی‌الفداء اسماعیل؛ البدایه و النهایه؛ تحقیق علی شیری؛ بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۸. ادواردز، پل؛ فلسفه تاریخ: مجموعه مقالات دائرةالمعارف فلسفه؛ ترجمه بهزاد سالکی؛ تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۵.
۹. استنفورد، مایکل؛ درآمدی بر تاریخ پژوهی؛ ترجمه مسعود صادقی؛ تهران: دانشگاه امام صادق علیه‌السلام و سمت، ۱۳۸۴.
۱۰. افتخارزاده، محمود؛ روش شناخت سنت و تاریخ اسلام؛ تهران: رسا، ۱۳۶۳.
۱۱. جعفریان، رسول؛ آشنایی مقدماتی با روش تحقیق در تاریخ؛ قم: سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۷.
۱۲. _____؛ اندیشه تفاهم مذهبی در قرن هفتم و هشتم هجری؛ قم: دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱.
۱۳. حسن‌زاده، رمضان؛ روش‌های تحقیق در علوم رفتاری؛ تهران: سالوان، ۱۳۸۲.
۱۴. حموی رومی بغدادی، شهاب‌الدین ابی‌عبدالله یاقوت بن عبدالله؛ معجم البلدان؛ بیروت: دارالاحیاء التراث العربی، ۱۳۹۹.
۱۵. دائرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم بجنوردی؛ تهران: بنیاد دائرةالمعارف، ۱۳۶۸.
۱۶. ذهبی، ابو‌عبدالله محمد بن احمد بن عثمان؛ سیر الاعلام النبلاء؛ تحقیق شعیب الارنؤوط و

- محمد نعيم العرقسوسى؛ الطبعة التاسعة، بيروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ ق.
۱۷. _____؛ *عيون التواريخ*؛ تحقيق فيصل سامر و نبيله عبدالمنعم داوود؛ بغداد: دارالرشيد، ۱۹۸۰.
۱۸. _____؛ *ميزان الاعتدال*؛ تحقيق على محمد بجاوردى؛ بيروت: دارالمعرفه، ۱۳۸۲.
۱۹. ربيعى، احمد؛ *العذيق النضيد بمصادر شرح نهج البلاغه*؛ بغداد: مطبعة العاني، ۱۴۰۷ ق.
۲۰. شيخ بو عمران؛ *مسئله اختيار در تفكر اسلامى و پاسخ معتزله به آن*؛ ترجمه اسماعيل سعادت؛ تهران: هرمس، ۱۳۸۲.
۲۱. صاحبي نخجواني، هندوشاه بن سنجر بن عبدالله؛ *تجارب السلف در تواريخ خلفا و وزراى ايشان*؛ به كوشش عباس اقبال آشتياني؛ تهران: كتابخانه ظهري، ۱۳۵۷.
۲۲. صنعاني، الشريف ضياءالدين يوسف بن يحيى الحسينى اليميني؛ *نسمه السحر بذكر من تشيع و شعر*؛ تحقيق سلمان الجبوري؛ بيروت: دارالمورخ العربي، ۱۴۲۰ ق.
۲۳. طهراني، آقابزرگ؛ *الذريعة الى تصانيف الشيعة*؛ الطبعة الثالثة، بيروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. فکرت، محمد آصف؛ *دائرة المعارف تشيع*؛ زير نظر احمد صدر حاج سيد جوادى و ديگران؛ تهران: بنياد شهيد سعيد محبى، ۱۳۷۹.
۲۵. قرباني لاهيجى، زين العابدين؛ *علم حديث و نقش آن در شناخت و تهذيب حديث*؛ ج ۵، قم: انصاريان، ۱۳۸۲.
۲۶. كئبى، محمد بن شاكر؛ *فوات الوفيات*؛ تحقيق احسان عباس؛ بيروت: دارالصاد، ۱۹۷۴.
۲۷. مدير شانه چى، كاظم؛ *علم الحديث*؛ قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۸۱.
۲۸. ملائى توانى، عليرضا؛ *درآمدی بر روش پژوهش در تاريخ*؛ تهران: نى، ۱۳۸۶.
۲۹. موسوى خوانسارى اصبهاني، محمدباقر؛ *روضات الجنات فى احوال العلماء و السادات*؛ تحقيق اسدالله اسماعيليان؛ تهران: اسماعيليان، [بى تا].
۳۰. مهدى، محسن؛ *فلسفه تاريخ ابن خلدون*؛ ترجمه مجيد مسعودى؛ ج ۳، تهران: علمى و فرهنگى، ۱۳۷۳.
۳۱. نجاشى، احمد بن على؛ *رجال النجاشى*؛ مصصح سيد موسى شبيرى زنجانى؛ ج ۵، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۶ ق.